

پایبندی به قواعد نظام بین الملل از چشم‌انداز نظریه‌های خردگرایی روابط بین الملل

دکتر آرمین امینی* / حسین مفیدی احمدی**

چکیده

در چند سال اخیر مساله پایبندی¹ به قواعد نظام بین الملل در نظریه‌های روابط بین الملل و به نوعی در بخشی از مطالعات حقوق بین الملل مورد توجه قرار گرفته است. نظریه‌های موجود رهیافت‌های متفاوتی را در مورد چرایی و یا چگونگی پایبندی یا عدم پایبندی بازیگران داخلی و بین‌المللی به قواعد نظام بین الملل ارائه می‌دهند که برای ارتقاء درک انگیزه‌های رفتاری مرتبط با آن مفید هستند. این نظریه‌ها براساس منطق تاثیرگذار بر رفتار همراه با پایبندی به صورت کلی قابل تفکیک به دو دسته نظریه‌های خردگرا و نظریه‌های هنجاری هستند. در این نوشتار نظریه‌های مختلف خردگرا در مورد پایبندی بررسی خواهد شد.

کلید واژه‌ها

پایبندی، نظریه‌های خردگرایی روابط بین الملل، تحمیل، مدیریت، اعتبار، هویت، سطوح افقی و عمودی پایبندی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* استادیار روابط بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

** دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

مقدمه

مطالعات مربوط به پایبندی به قواعد بین‌المللی در چند سال گذشته توسعه یافته است. در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم این برنامه پژوهشی تحت سیطره رهیافت واقع‌گرائی در روابط بین‌الملل بوده است. اما چشم‌اندازهای بدیل بر اهمیت نقش قواعد و نهادهای بین‌المللی در هدایت سیاست بین‌الملل تاکید دارند.

در سال‌های اخیر تلاش‌های نظری و تجربی مصروف تبیین این مساله شده است که چرا و چگونه دولت‌ها به صورت داوطلبانه به شبکه گسترده قواعد و توافقات بین‌المللی می‌پیوندند.

بیشتر مطالعات در این زمینه در حوزه اقتصاد بین‌المللی و تعاملات اجتماعی میان دولت‌ها بوده است. این مطالعات بر نیاز کارکردی به قواعد در سطح در حال ارتقاء وابستگی متقابل و تمایل برای انضباط و پیش‌بینی پذیری بیشتر در روابط متقابل بازیگران متمرکز بوده‌اند.

طیف نظریه‌های موجود در مورد پایبندی به دو دسته اصلی نظریه‌های خردگرا و نظریه‌های هنجاری قابل تفکیک هستند که دسته اول محاسبات هزینه فایده بازیگران را عامل اصلی پایبندی یا عدم پایبندی به قواعد نظام بین‌الملل می‌دانند و دسته دوم بر نقش هنجارها و هویت‌ها در بستر تعاملات اجتماعی بازیگران روابط بین‌الملل تاکید می‌ورزند. در طیف نظریه‌های خردگرای پایبندی، رهیافت‌های متفاوتی قابل تشخیص است. در این نوشتار بعد از بررسی مفاهیم اصلی، این رهیافت‌ها براساس دو نگرش عمودی یا افقی آن‌ها از یک سو و منع رفتار همراه با پایبندی بازیگران با توجه به میزان توجه آن‌ها به فرایندها و تعاملات اجتماعی بازیگران در دیگر سو، از یکدیگر جدا می‌شوند.

گفتار اول: مفاهیم بنیادی پژوهش الف) پایبندی:

براساس تعریف یانگ «پایبندی زمانی اتفاق می‌افتد که رفتار واقعی یک فاعل با رفتار تجویز شده منطبق باشد و عدم پایبندی یا نقض، زمانی اتفاق می‌افتد که رفتار واقعی به صورت قابل تشخیص از رفتار تجویز شده منحرف شود». در این تعریف مفهوم رفتار همراه با پایبندی از مفهوم انطباق با پیمان^۱ متمایز می‌شود. به این معنا که در این تعریف قواعد و مقررات داخلی با هدف تسهیل پایبندی گزینش می‌شوند و تکوین این قواعد مورد نظر نیست. این تعریف همچنین پایبندی را از اثر بخشی متمایز

1- Treaty Implementation

پایبندی به قواعد نظام بین‌المللی از چشم‌انداز.....

می‌سازد. یک موافقت‌نامه با طراحی ضعیف می‌تواند سطح بالایی از پایبندی را بدون تاثیر بر پدیده موردنظر مثل سطح آلودگی محیط زیست به همراه داشته باشد (Simmons, 1998: 77).

فیشر^۱ بین دو نوع از پایبندی تمایز قائل می‌شود: پایبندی با قواعد بنیادی و پایبندی به جهت تصمیم اقتدارآمیز طرف سوم نظیر هیأت منصفه سازمان تجارت جهانی، کمیته حقوق بشر سازمان ملل و... (Fisher, 1981: 370). مساله بعدی توجه به دو مفهوم اهداف و مخاطبین قواعد نظام بین‌الملل است. در شرایطی که دولت‌ها مخاطبین اصلی قواعد نظام بین‌الملل هستند و به صورت رسمی مسئول رفتار همراه با پایبندی هستند، اما آن‌ها الزاماً اهداف اصلی و انحصاری نیستند. بسیاری سیاست‌ها رفتار بازیگران غیردولتی را نیز مورد هدف قرار می‌دهند. اگر دولت‌ها تنها طرف خطاب قواعد هستند و نه اهداف اصلی، حد نهایی مسئولیت برای پایبندی به عهده بازیگران خصوصی است و فراتر از الحاق رسمی قوانین بین‌المللی به قوانین ملی، نقش بازیگران عمومی، نظارت موثر و تحمیل قواعد با هدف تضمین پایبندی است (Borzel, 2002: 13).

به صورت کلی آنچه در تعریف پایبندی در طیف نظریه‌های خردگرا مورد توجه قرار می‌گیرد بیشتر ایجاد سازگاری رفتار با قوانین بین‌المللی با هدف بیشینه‌سازی منافع است و انطباق با قواعد نظام بین‌الملل که مستلزم تغییر ترجیحات در یک فرایند جامعه‌پذیری و درونی‌سازی است مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

ب) خردگرایی:

انتخاب عقلانی^۲ بر یک فرض ساده استوار است: «وقتی افراد با چندین رشته از کنش‌ها مواجه می‌شوند، آن‌ها آنچه را انجام می‌دهند که آن را واجد بهترین نتیجه کلی بدانند». دو مفهوم بنیادی نظریه انتخاب عقلانی، فردگرایی^۳ و بهینگی^۴ است. فرض فردگرایی به افراد به‌عنوان واحدهای پایه‌ای تحلیل اجتماعی می‌نگرد و کنش‌ها و پیامدهای فردی و جمعی، هر دو براساس خصوصیات سطح واحد (فرد) قابل درک فرض می‌شود. در این هستی‌شناختی خردگرایانه، پایبندی به قواعد نظام بین‌الملل به‌عنوان یک بازی تغییر استراتژی‌ها و رفتار است که در چارچوب آن کارگزار یک رژیم را ترک و یا وارد آن

- 1- Fisher
- 2- Rational Choice
- 3- Individualism
- 4- Optimality

می‌شود. آمیخته با این هستی‌شناسی، یک ساز و کار انتخاب بر پایه هزینه - فایده وجود دارد که محاسبه کارگزاران، پاسخ به فواید رژیم (مادی - اجتماعی) و یا نگرانی از مجازات‌هاست. فلذا فرض بهینگی آورنده یک منطق نتیجه‌گرای کنش است (Checkel, 2003). تمام خردگرایان، از فرض خردگرایانه برای فراهم آوردن ارتباط حیاتی میان ویژگی‌های محیط از جمله قدرت، منافع و قواعد نهادین و رفتار بازیگر استفاده می‌کنند اما در مساله اهمیت اطلاعات از هم متمایز می‌شوند. خردگرایانی که به نگرش مادی‌گرا^۱ چگونگی مطالعه اقتصاد سیاسی بین‌المللی متکی هستند، ترجیحات برای ثروت بیشتر و استنباط راهبردها از ساختار را مفروض می‌گیرند. تنوع در اطلاعات برای تحلیل آن‌ها مهم نیست. این نویسندگان از بازیگران انتظار دارند جهان را به دقت بشناسند و انتخاب بازیگران در شرایط نظریه‌بازی که تصمیمات تعاملی را شامل می‌شود مورد توجه آن‌ها نیست. در مقابل خردگرایانی که بیشتر به نظریه بازی وابسته‌اند، بر اهمیت اطلاعات و تعامل راهبردی تاکید می‌ورزند. آن‌ها تاکید می‌کنند که تغییر در اطلاعات می‌تواند به تنوع راهبردها حتی اگر ترجیحات بازیگران تغییر نیافته باقی بماند، تاثیر گذارد (Katzenstein, 1998: 645). حتی آن دسته از تحلیل‌گرانی که اجازه تغییر منافع را می‌دهند، معتقدند این مساله در یک محدوده زمانی طولانی مدت و به‌عنوان کارکرد ساختارهای انگیزشی برای کارگزاران عمل می‌کنند. تعجب‌آور نیست که این فرضیه‌ها بسیاری از تحلیل‌گران را با توجه به نقش زبان و ارتباطات در شرایط منحصراً راهبردی - اطلاعاتی و ایجاد یک جعبه سیاه در اطراف تعاملاتی که به تصمیمات در مورد پایداری مربوط می‌شود، هدایت می‌کند. تعاملی که به پایداری منجر می‌شود صرفاً یک تبادل راهبردی میان بازیگران خودخواه و منفعت‌طلب است. و کارگزاران صرفاً بر پایه محاسبات هزینه - فایده، در خصوص پایداری تصمیم‌گیری می‌کنند (Checkel, 2001: 559).

گفتار دوم: تقسیم‌بندی رهیافت‌های مختلف خردگرا در مورد پایداری

از آن‌جا که طیف نظریه‌های خردگرا متوجه تبیین رفتار دولت‌ها هستند، به‌نظر می‌رسد بهترین روش برای تشخیص بخش مهمی از نظریه‌های مرتبط با رفتار، توجه به دو مفهوم منع رفتار و سطح رفتار است.

1- Materialist

پایبندی به قواعد نظام بین‌المللی از چشم‌انداز.....

الف) **منبع رفتار همراه با پایبندی:** رویکرد اول یا نگرش سخت با عنایت به نقش تحمیل^۱ و رویکرد دوم یا نگرش نرم با عنایت به نقش فرایندها و تعاملات اجتماعی.

ب) **سطح رفتار همراه با پایبندی:** سطح عمودی بر مبنای ماهیت بین‌المللی یا داخلی پایبندی همراه با انتظار پایبندی تنها درون دولت - ملت یا سطح افقی بر مبنای وجود ساز و کارهای فراتر از دولت - ملت و ماهیت بین دولت - ملت پایبندی.

اگر این دو مفهوم را با هم ترکیب کنیم چهار ساز و کار متفاوت برای نظریه‌های متفاوت پایبندی مطابق با جدول ساز و کارهای مختلف پایبندی به قواعد نظام بین‌الملل در طیف نظریه‌های خردگرا به دست می‌آید.

جدول ساز و کارهای مختلف پایبندی به قواعد نظام بین‌الملل

سطح رفتار همراه با پایبندی / منبع رفتار همراه با پایبندی	نگرش سخت (تحمیل)	نگرش نرم (اجتماع‌گرایی)
سطح عمودی	- واقع‌گرایی - نو واقع‌گرایی - نظریه لیبرال مبتنی بر فشار از بالا و پایین	مکتب مدیریت
سطح افقی	نظریه رژیم‌های بین‌المللی	- رهیافت اعتبار - نظریه لیبرال مبتنی بر هویت

۱) پایبندی از طریق تحمیل:

رهیافت تحمیل معتقد است که دولت‌ها هنجارها و قواعد بین‌الملل را به جهت آن‌که خواهان پرداخت هزینه‌های پایبندی نیستند نقض می‌کنند. این مساله به‌خصوص در شرایطی اتفاق می‌افتد که هنجارها و قواعد بین‌المللی، با ترجیحات ملی سازگار نیستند و در نتیجه پایبندی نیازمند تغییرات قابل توجه در سطح داخلی است. از این چشم‌انداز خردگرایانه، عدم پایبندی تنها از طریق افزایش هزینه‌های عدم پایبندی قابل اجتناب است (Borzel, 2002:16). در چارچوب این رهیافت، عدم پایبندی به توافقات در یک محیط انگیزه‌های مختلط^۲ اتفاق می‌افتد مگر آن‌که تحمیل موثر فراهم آمده باشد. محیط انگیزه‌های مختلط، موقعیت‌هایی هستند که در آن از یک سو معضله منافع عمومی وجود

1- Enforcement

2- Mixed-Motive Settings

دارد که در آن دولت‌ها ترجیح می‌دهند که تمام طرف‌ها پایبند قواعد باشند، اما امکان کسب منافع بیشتر نیز از طریق نقض تعهدات یک طرف وجود دارد. بنابراین دولت‌ها تا زمانی که از منافع همکاری بدون آن که سهم منصفانه خود را واگذار کنند برداشت می‌کنند، برای شانه خالی کردن انگیزه لازم را واجد هستند. در این چارچوب تحمیل و مجازات برای بازداشتن دولت‌ها از نقض قواعد لازم است. یک راهبرد مجازات برای تحمیل یک رفتار زمانی موثر است که هر طرف بدانند که اگر دیگری تقلب کند، به حد کفایت و در سطحی که از تقلب نفعی نبرد، از مجازات متاثر خواهد شد (Onsson, Tall Berg, 1998: 374). این منطق عمومی مکتب تحمیل بر پایه ساختارهای تحلیلی نظریه بازی‌ها و نظریه کنش جمعی استوار است که هر دو بر نقش اساسی تحمیل تاکید دارند. به‌عنوان مثال جرج نورمن^۱ و جوئل تراچمن^۲ یک مدل تکرارشونده معمای زندانی چندجانبه شکل‌گیری پایبندی به حقوق بین‌الملل را توسعه داده‌اند. این تحلیل بر پارامترهای معمای زندانی چندجانبه متمرکز است. این پارامترها شامل موارد زیر می‌شود:

- (۱) ارزش نسبی همکاری در مقایسه با روگردانی
- (۲) تعداد دولت‌هایی که به طور موثری درگیر هستند.
- (۳) گسترش آنچه که به افزایش تعداد دولت‌های درگیر متاثر از افزایش ارزش همکاری یا زیان‌های روگردانی می‌انجامد، از جمله کالاهای عمومی
- (۴) میزان دسترسی به اطلاعات
- (۵) میزان شکیبایی نسبی دولت‌ها در ارزش قائل شدن به منافع بلندمدت همکاری در مقایسه با روگردانی کوتاه‌مدت
- (۶) دوام مورد انتظار تعامل
- (۷) فراوانی تعامل
- (۸) وجود روابط یک جانبه یا چند جانبه میان دولت‌های درگیر (Trachtman, 2009: 8)

در چارچوب رهیافت تحمیل، نظارت و مجازات دو عنصر اصلی بازداشتن دولت‌ها از شانه خالی کردن از تعهدات هستند. نظارت شفافیت را افزایش می‌دهد و ناقضین احتمالی را مشخص می‌سازد و مجازات، هزینه‌های شانه خالی کردن را افزایش می‌دهد. بنابراین هرچه پیمانی عمیق‌تر باشد به

1- George Norman

2- Joel P. Trachtman

پایبندی به قواعد نظام بین‌المللی از چشم‌انداز.....

مجازات ناقضین و نظارت بیشتری برای حمایت از آن نیاز است. براساس این رهیافت، محدودیت‌های مجازات در سطح بین‌الملل می‌تواند توضیح‌گر این واقعیت باشد که امروزه بیشتر معاهدات، تنها نیازمند تغییرات متوسطی در رفتار دولت‌ها هستند. توافقات بین‌المللی به تدوین رفتارهای موجود گرایش دارند تا تحمیل الزامات سازگاری دور از دسترس. بنابراین دولت‌ها انگیزه کمتری برای رویگردانی از معاهدات دارند (Tallbery, 2002: 611- 612).

طیف نظریه‌های تحمیل به دوگروه تحمیل عمودی و تحمیل افقی قابل تقسیم هستند. در نظریه‌های تحمیل عمودی، درجات بالای پایبندی نیازمند یک کارگزار داخلی یا کارگزار بین‌المللی است که به‌صورت عمودی به جهت دارا بودن برتری در زمینه منابع مادی می‌تواند پایبندی به قواعد را تحمیل نماید و میزانی از سلسله مراتب را به‌وجود آورد (Zurn, Joerges, 5). نظریه‌های تحمیل عمودی، نظریه‌های واقع‌گرایی، نو واقع‌گرایی و نظریه لیبرال مبتنی بر فشار از بالا و پایین هستند.

از نظر واقع‌گرایان محدودیت‌های قانونی و فرایندهای حقوقی در روابط بین‌الملل به‌ویژه در قلمرو سیاست‌های اعلی، فراتر از دولت ملت یا وجود ندارد و یا در بهترین حالت بسیار ضعیف است. واقع‌گرایان معمولاً معتقدند که حقوق بین‌الملل صرفاً وابسته به منافع است و تنها در صورت ایجاد از طریق توازن قوا تاثیرگذار است. در این چارچوب پایبندی یا نقص قواعد نظام بین‌الملل به‌میزان سازگاری آن با منافع ملی بستگی دارد.

نظریه‌های نو واقع‌گرا، بر نقش دولت‌های هژمونیک به‌عنوان تنها عامل تغییر چارچوب‌های محاسبه هزینه فایده دولت‌ها تاکید دارند. چرا که در فقدان یک انحصار بین‌المللی مشروع برای اعمال قدرت، تنها قدرت‌های هژمونیک واجد توانایی کافی برای مجازات موثر رفتار همراه با عدم پایبندی هستند. به هر روی هر دو نگرش واقع‌گرا و نو واقع‌گرا، پایبندی به قواعد نظام بین‌الملل را به‌عنوان نتیجه یکی از این سه موقعیت بررسی می‌کنند:

۱- یک دولت هژمون یا گروهی از دولت‌های قدرتمند که بر دیگر دولت‌ها برای پایبندی فشار می‌آورند.

۲- قواعد بین‌المللی به‌ندرت رویه‌های جاری یا رویه قابل انتظار آینده را منعکس می‌سازند.

۳- معاهدات بین‌الملل موقعیتی را فراهم می‌آورند که هیچ طرفی انگیزه‌ای برای نقض معاهده نداشته باشد (Grossman, Zaelke).

نظریه‌های لیبرال مبتنی بر فشار از بالا و پائین از دیگر رهیافت‌های تحمیل عمودی هستند. این رهیافت‌ها که جعبه سیاه دولت را باز می‌کنند، بر نقش بسیج اجتماعی و فشار ملی و فوق ملی که ممکن است باعث تعبیر قابل ملاحظه‌ای در محاسبات هزینه - فایده بازیگران دولتی در مقابل پابندی شوند، تاکید می‌نمایند. بازیگران داخلی، اغلب با اتحاد با متحدان خود در سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی، از نهج‌ها و سازمان‌های بین‌المللی برای تجمیع فشار برای پابندی بازیگران عمومی بهره‌برداری می‌کنند. نهادهای بین‌المللی محیطی اقتدارآمیز برای بازیگران خصوصی به منظور تشویق ارتباطشان با دیگرانی شبیه خودشان و نیز منابعی را که در منازعه فراملی می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد فراهم می‌آورند. به وسیله بهره‌برداری از این فرصت‌های سیاسی، بسیج بازیگران خصوصی برای پابندی، در مقابل بازیگران عمومی و بازیگران خصوصی مخالف پابندی، قدرتمند می‌شود. از طریق فشار از بالا و پایین، بازیگران خصوصی، محاسبات هزینه فایده بازیگران عمومی را در خصوص پابندی، به صورت عمده توسط افزایش هزینه‌های عدم پابندی، تغییر می‌دهند (Borzel, 2002: 13).

برزل^۱ در مطالعاتش در خصوص اتحادیه اروپا در مدل جاذبه و فشار خود^۲ بر این مساله تاکید می‌ورزد که پابندی در صورتی ارتقاء می‌یابد که با فشارهایی از پایین (بسیج بازیگران داخلی) و از بالا (کمیسیون اتحادیه اروپایی که ممکن است رویه‌هایی را در مقابل قانون شکنی ایجاد کند) همراه باشد (Ibid).

نظریه‌های تحمیل افقی بر نهادهای سازی تحمیل قانون در میان واحدهای سیاسی متمرکز هستند. در این رهیافت بر نقش مجازات‌های همراه با زور یک منشا خارجی تاکید دارد و در آن نقش اجتماع‌گرایی^۳ واجد اهمیت کمی است. این رهیافت به معنای ملایم‌تری از ترغیب پابندی نسبت به تحمیل افقی تاکید دارد و بر توافق عقلانی استوار است. تحمیل افقی به ماهیت بین دولتی تحمیل که شامل مسئولیت دولت، معامله به مثل و اقدامات متقابل می‌شود، متمرکز می‌شود (Zurn, Joerges, 5).

نهادهای نئولیبرال و طیف نظریه‌پردازان رژیم‌ها در این گروه قرار می‌گیرند.

نهادهای نئولیبرال بر این اعتقادند که نهادهای بین‌المللی می‌توانند به عنوان جانشین قدرت‌های تحمیلی دولت‌های هژمون عمل کنند. عدم پابندی و سواری مجانی گرفتن در صورتی که دولت‌ها

1- Borzel

2- Pull and Push

3- Communalilty

پایبندی به قواعد نظام بین‌المللی از چشم‌انداز.....

چیزی را به چنگ آورند یا مجازات شوند جذابیت کمتری خواهند داشت. نهادهای بین‌المللی قادرند که ساز و کارهایی را برای نظارت بر پایبندی و نیز برای اعمال مجازات‌های هماهنگ علیه سواری مجانی گرفتن فراهم آورند (Borzel, 2002: 16).

براساس نظریه رژیم‌ها نیز دولت‌ها ممکن است به صورت عقلانی به قواعد جهانی اصلی، خارج از احساس منفعت شخصی پایبند باشند. آنها برای اجتناب از بازی معمای زندانی چندطرفه، شاید تصمیم بگیرند در اطراف قواعد اصلی که آنها را به سمت ایجاد آنچه «رژیم‌ها» نامیده می‌شود هدایت می‌کند، با یکدیگر همکاری نمایند. در درون این رژیم‌ها حقوق بین‌الملل فراهم آورنده انتظارات، ارتقاء پایبندی به وسیله کاهش هزینه‌های فراکنش، ایجاد رویه‌های حل مشکل، ترویج کارکردهای برجسته و اشاعه اطلاعات خواهد بود. این رهیافت بازیگران غیردولتی را نیز به عنوان بازیگران نظام فوق ملی تشخیص می‌دهد اما پیچیدگی که به جهت ورود این بازیگران در تحلیل مبتنی بر نظریه بازی آنها ایجاد می‌کند، باعث بی‌توجهی به آنها می‌شود. دلیل دیگر بی‌توجهی به بازیگران غیردولتی، تمرکز بر سطح افقی روابط در نظام بین‌الملل است. در این رهیافت پایبندی همواره در سطح محاسبه ابزاری باقی می‌ماند و هرگز ضرورت درونی‌سازی آن درک نمی‌شود (Koh, 1402).

۲) پایبندی از طریق مدیریت:

رهیافت‌های مدیریت معتقدند که دولت‌ها مایل به پایبندی به قواعد بین‌المللی که با آن موافقت کرده‌اند هستند. عدم پایبندی بیشتر به عنوان یک نارسایی غیرارادی تصور می‌شود. دولت‌ها در تمایل به پایبندی کمبودی ندارند بلکه مساله اصلی کمبود ظرفیت از جمله منابع مادی (فن‌آوری، مهارت، نیروی انسانی اداری، استطاعت مالی و...) است. و یا این که دولت‌ها درباره فرایند اجرایی و هدایتی مورد نیاز تا زمانی که قاعده منسجم و نامعین است آگاه نیستند. ظرفیت‌سازی و تصریح قاعده به جای مجازات، معنای اولیه اجتناب از نقض قوانین بین‌المللی است. شبیه رهیافت تحمیل، نهادهای بین‌المللی برای تضمین پایبندی حیاتی هستند، اما به جای فراهم آوردن ساز و کار نظارت و مجازات (چماق‌ها)، آنها سازمان‌دهنده ارائه کمک‌های مادی و فن‌آوری برای دولت‌های با ظرفیت‌های پایبندی ضعیف هستند و بدین صورت هزینه‌های پایبندی را کاهش می‌دهند (هویج‌ها). از

این گذشته نهادهای بین‌المللی رویه‌هایی را برای تصریح تعهدات ذیل یک قاعده فراهم می‌آورند. رویه‌های مشابه همچنین اجازه بازنگری دائمی هنجارها و قواعد بر مبنای تجربیات به‌دست آمده در مسیر پایبندی را فراهم می‌آورد (Borzel, 2002: 17).

آبرام چیز^۱ و آنتونیا چیز^۲ به‌عنوان یکی از مهم‌ترین پیروان این رهیافت مطرح می‌سازند که آنچه به‌عنوان عدم پایبندی شاهد آن هستیم می‌تواند بیشتر توسط عوامل مدیریتی تبیین شود تا عوامل تحمیلی. مهمترین عوامل عدم پایبندی به نظر آن‌ها موارد زیر هستند:

(۱) ابهام و عدم وضوح زبان معاهده

(۲) محدودیت‌های ظرفیت طرف‌های معاهده برای عمل به تعهداتشان

(۳) بعد موقتی معاهدات

«بعد موقتی»^۳ منعکس‌کننده دوره‌های انتقالی است که به دولت‌ها اجازه تخطی و نوعی عدم پایبندی رسمی را می‌دهد (Trachtman, 2009: 8).

این دو نظریه‌پرداز با بررسی ۱۲۵ معاهده بین‌الملل مطرح ساختند که «مجازات به‌ندرت در معاهدات در نظر گرفته می‌شود و اگر در نظر گرفته شود به‌ندرت مورد استفاده قرار می‌گیرد و اگر مورد استفاده قرار گیرد به‌ندرت موثر است» (Onsson, Tallberg, 1998: 375). فلذا اگر ما بپذیریم که منبع اصلی عدم انطباق نه عمدی بلکه به جهت کمبود ظرفیت یا عدم وضوح است، تحمیل همراه با زور توجیه‌پذیر نیست چرا که پرهزینه است.

برای کاهش عدم وضوح زبان معاهده، این رهیافت، تفسیر قاعده مقتدرانه را در چارچوب معاهدات بین‌المللی پیشنهاد می‌کند. ساز و کار تفسیر قاعده نباید صرفاً در دادگاه‌های بین‌المللی رسمی مدنظر باشد بلکه فرایندهای فکورانه غیررسمی و غیرالزام‌آور نیز می‌تواند به تصریح قواعد معاهده یاری رساند.

به اعتقاد تعدادی از پژوهشگران خردگرا، رهیافت‌های مدیریت و تحمیل نه تنها با هم رقیب نیستند بلکه نواقص همدیگر را تکمیل می‌کنند. به‌نظر آن‌ها در واقع تصور یک برنامه تجدید ساختار

1- Abram Chayes

2- Antonia Handley Chayes

3- Temporal Dimension

پایبندی به قواعد نظام بین‌المللی از چشم‌انداز.....

نهادی بدون اعمال تحمیل غیر ممکن است و تاثیر نظام‌های پایبندی^۱ با ترکیب ساز و کارهای تحمیل و مدیریت موثرتر هستند (Tallberg, 2002: 614).

گفتار سوم: نظریه‌های اعتبار و هویت

در این طیف از نظریه‌ها، فرایند پایبندی به قواعد نظام بین‌الملل نه تنها در یک محیط ملی کاربردی هستند بلکه به‌منظور موثر بودن باید در یک موقعیت افقی نهادینه شده نیز استفاده شوند. ادبیاتی در حال رشد بر مفهوم اعتبار^۲ به‌عنوان مساله اساسی و انگیزه حیاتی دولت‌ها در ارتباط با انطباق با حقوق بین‌الملل متمرکز شده است. اعتبار می‌تواند از منظر خردگرایانه در چندین روش مختلف مورد ارزیابی قرار گیرد. اول آن‌که اعتبار شاید به‌عنوان جایگزین ساده‌ای برای کلمه مقابله به مثل در نظر گرفته شود که در آن مقابله به مثل با افزودن کنش‌های طرف‌های سوم گسترش یافته است. دوم آن‌که اعتبار ممکن است ذیل مدل‌های اطلاعات ناکافی به عنوان کمک به حل مساله عدم قطعیت^۳ در مورد سنخیت طرف مقابل (این‌که طرف مقابل دارای حس همکاری هست یا نه) درک شود. سوم آن‌که ممکن است دولت‌ها در واجد بودن اعتبار بین‌المللی، چه به دلایل درونی و شاید به‌دلیل آن‌که این مساله به حکومت در حوزه سیاست‌های داخلی آنها یاری می‌رساند، دارای ترجیحات باشند (Ibid). به‌نظر می‌رسد که در چارچوب یک مدل اعتبار، تشخیص اعتبار در یک بازی چندگانه بهتر قابل درک است که در آن بازیگران باید تحلیل‌های هزینه - فایده تصمیم برای پایبندی یا کناره‌گیری را در دوره‌های متوالی به‌کارگیرند. در یک نظریه بازی به‌صورت کلی اعتبار یک بازیگر به‌عنوان باورهای موجود حریفانش درباره راهبرد پایبندی او یا مجموعه راهبردها در ارتباط با پیمان‌های مختلف، نگریسته می‌شود. انتظار بالاتر در مورد این‌که چگونه یک دولت به‌صورت قابل اعتمادی به تعهداتش ادامه می‌دهد، اعتبار بیشتری برای آن دولت به همراه می‌آورد (Trachtman, 2009: 8).

در نظریه‌های سنتی اعتبار، دولت‌ها به دنبال یک اعتبار عمومی هستند که آنها را به‌عنوان یک شریک قابل اعتماد در زمان حال و آینده معرفی می‌سازند. چرا که هرگونه روگردانی از توافقات، هزینه اعتباری را به همراه خواهد داشت و تمام توافقات حال و آینده را مورد تاثیر قرار می‌دهد. فلذا در این

1- Compliance Systems

2- Reputation

3- Uncertainty

رویگرد، هزینه‌هایی که یک دولت به جهت از دست دادن اعتبارش می‌پردازد مورد نظر است. به‌عنوان مثال ریچارد پارکر^۱ معتقد است «دولت‌ها به کنوانسیون بین‌المللی حفظ ماهی‌های تن و دلفین‌های منطقه آتلانتیک حتی زمانی که عضویت رسمی آن‌ها منقضی شده بود، پایبند بوده‌اند چرا که آنها به دنبال حفظ اعتبار خود به‌عنوان یک شریک بوده‌اند». اسکات بارت^۲ نیز مطرح می‌سازد «یک اعتبار آسیب دیده برآمده از عدم پایبندی می‌توان ورود خاطی را به توافقات آینده با مشکل مواجه سازد. حتی یک انحراف کوچک، ریسک تسریع فرسایش عمومی پیروی از قانون را به همراه می‌آورد که به زیان همه دولت‌هاست» (Simmons, 1998: 8).

نظریه‌های جدیدتر در مورد اعتبار نگرش به این مفهوم در چارچوب اعتبار یکپارچه دولت‌ها را مورد انتقاد قرار می‌دهند. به‌نظر آنها این نگرش به فهم ما در مورد این که چرا دولت‌ها درجات پایبندی متفاوتی را در پیوند با رژیم‌های متفاوت و نیز اغلب با معاهدات متفاوت درون یک رژیم واجد هستند، کمکی نمی‌کند. فلذا آنها قائل به این مسأله‌اند که یک دولت خاص در بخش‌های مختلف اعتبار چندگانه‌ای را دنبال می‌کند یکی دیگر از نظریه‌های این رهیافت، تئوری لیبرال مبتنی بر نقش علی هویت ملی است.

نظریه هویت بر این نکته متمرکز می‌شود که پایبندی دولت‌ها به قواعد بین‌المللی به‌صورت اساسی به هویت سیاسی آن‌ها بر پایه دموکراسی لیبرال استوار است. این که پایبندی به‌صورت موثر وابسته به این است که آیا دولت‌ها می‌توانند به‌عنوان یک هویت لیبرال که نمونه‌ای از حکومت نمایندگی است و حقوق مدنی و سیاسی را تضمین می‌کند و سیستم قضایی آن‌ها معتقد به حکومت قانونی است، شناخته شوند یا نه. این رهیافت که بر مطالعات مربوط به گفتگوی بین دولتی متمرکز است، بر این اعتقاد است که دموکراسی‌ها، بیشتر به تعهدات قانونی بین‌المللی پایبند هستند. یکی از ساز و کارهای مطرح شده آن است که از آن‌جا که رژیم‌های لیبرال دموکراتیک در شباهت با فرایندها و نهادهای قانونی بین‌المللی رایج مشترک هستند، به وابستگی به قواعد قانونی برای حل مسائل خارجی خود تمایل دارند، بنابراین کشورهای با نظام قضایی مستقل بیشتر از کشورهای فاقد تجربه داخلی نهادهای مشابه، به فرایندهای قضایی بین‌المللی اعتماد دارند و به آن احترام می‌گذارند. رهبران سیاسی همراه با محدودیت‌های قانونی در قدرت خود در سطح داخلی، محدودیت‌های قانونی در رفتار بین‌المللی خود

1- Richard Parker

2- Scott Barrett

پایبندی به قواعد نظام بین‌المللی از چشم‌انداز.....

را بیشتر می‌پذیرند. یک ساز و کار روشن که شاید رابطه میان قانون داخلی و رفتار بین‌المللی را استحکام می‌بخشد، جذب رفتار بین‌المللی در مقررات داخلی است. بنابراین در مکانی که قواعد بین‌المللی به‌خوبی با فرهنگ قانونی بومی هماهنگ نباشد، نباید انتظار زیادی به پایبندی داشت. دومین سازکار به گروه‌های ذی نفع داخلی که واجد یک نفع یا ترجیح برای رفتار همراه با پایبندی هستند مربوط می‌شود. این مطالعات دریافته‌اند که دموکراسی‌ها شرایط لازم را برای فعالیت آزاد سازمان‌های غیردولتی فراهم می‌آورند فلذا زمینه‌ساز ایجاد و تقویت ائتلاف‌های فراملی برای تاثیر بر تلاش‌های پایبندی دولت‌ها هستند (Ibid, 83-85).

نتیجه‌گیری

در این نوشتار منطق خردگرایی رفتار همراه با پایبندی به قواعد بازیگران نظام بین‌الملل که در مقابل منطق هنجاری قرار دارد بر اساس دو مفهوم سطح پایبندی و منبع رفتار مورد بررسی قرار گرفته است. با ترکیب این دو مفهوم به چهار ساز و کار مختلف پایبندی می‌رسیم که به ما در تفکیک رهیافت‌ها و نظریه‌های مختلف یاری می‌رساند. این نظریه‌ها یافته‌های مهمی برای تبیین رفتار همراه با پایبندی از منظر خردگرا به دست می‌دهند.

درک فرایندهایی که به سطوح بالاتر پایبندی منجر می‌شود کلید طراحی سیاسی و نهادی بهتر، از جمله انتخاب روش‌های افزایش همکاری در سطوح ملی و بین‌المللی با معاهدات و رژیم‌های بین‌المللی است. این مطالعات همچنین به تقویت مطالعات حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل و نیز مطالعات میان رشته‌ای این دو حوزه منجر شده است. در حوزه روابط بین‌الملل نیز به جهت اهمیت کالاهای عمومی چون حفظ محیط زیست و گسترش حقوق بشر، شاهد گسترش مطالعات مربوط به تبیین و تفهم چرایی و چگونگی پایبندی یا انطباق با این قواعد و هنجارها بوده‌ایم. اما آنچه قابل توجه است، گرایش بیشتر مطالعات اخیر خردگرایان به سمت رهیافت‌هایی است که به نقش تعاملات فرایندهای اجتماعی توجه دارند (حرکت از بخش ۱ جدول چهار ساز و کار پایبندی به بخش ۴ جدول).

فهرست منابع

B?rzel, Tanja A. (2002). "Why Do States Not Obey the Law?". Paper Prepared for Presentation at Arena, University of Oslo, June 6.
Checkel, Jeffrey, Jupille Joseph, and James Caporaso (2003).

- "Integrating Institutions: Theory, Method, and the Study of the European Union" Special issue of Comparative Political Studies, Vol. 36, No. 1-2. February/March.
- Checkel Jeffrey (2001). "Why Comply? Social Learning and European Identity Change", Vol. 55, No 3.
- Fisher, R (1981). "Improving Compliance with International Law", Charlottesville, University Press.
- Grossman, Dave and Zaelke, Durwood "An Introduction To Theories of Why States and Firms Do (And Do Not) Comply With Law". Available at: <http://www.inece.org/conference/7/vol1/13-Grossman.pdf>
- Katzenstein, Peter, Keohane Robert and Krasner Stephen (1998). "International Organization and the Study of World Politics", International Organization, Vol. 52, No. 4, International Organization at Fifty: Exploration and Contestation in the Study of World Politics Autumn.
- Onsson, Christer and Tallberg, Jonas (1998). "Compliance and Post Agreement Bargaining", European Journal of International Relations. Vol. 4., No. 3.
- Michael Zurn and Cristian Joerges "Law and Governance in postnational Europe: Compliance beyond Nation-State", Cambridge University Press .
- Simmons, Beth (1998). "Compliance with International Agreements", The Annual Review of Political Science, Vol. 1, No4.
- Trachtman, Joel (2009). "International Law and Domestic Political Coalitions: The Causes of Compliance with International Law", Available at <http://www.asil.org/files/trachtman.pdf> (2009)
- Tallberg, Jonas (2002). "Paths to Compliance: Enforcement, Management, and the European Union", International Organization.
- Vassilev, George "Compliance in The eu: After Meandering Studies, Can There Be a Unifiedtheory?" Availableat:<http://home.uchicago.edu/Koh>, Harold "How Is International Human Rights Law Enforced?", Indiana Law Journal, Vo l. 74.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.

